

## تعبیرات و اصطلاحات و امثال مشترک

### فارسی و آذربایجانی

#### مقدمه

سابقاً موضوع زبان دیرین آذربایجان، نظریه‌های مبهم و از مسائلی مورد اختلاف محسوب میشد و متتبعان و محققان درباره تاریخ و کیفیت تحول زبان در این سرزمین، نظرهای گوناگون داشتند، ولی امروز از پرتو آثار ومدارک و اسنادیکه در دست است بحثی درباره اصل موضوع یعنی زبان دیرین آذربایجان نیست. بعبارت دیگر اگر در گذشته هم محققان مصروف ایضاح و اثبات اصل موضوع یعنی ایرانی بودن زبان آذربایجان بود، امروزه کوشش متتبعان و دانشمندان متوجه تحقیق و استقراء در آثار و مظاهر زبان آذری میباشد. کوشش در راه نشر و احیاء آثار ومدارک مربوط بزبان دیرین آذربایجان در سه زمینه صورت میگیرد:

اولاً: جمع آوری و نشر آثار باقیمانده از زبان آذری کهن.

ثانیاً: گردآوری و کشف و ایضاح مواد و عناصر آذری و ایرانی موجود در زبان کنونی آذربایجان.

ثالثاً: تحقیق درباره لهجه‌های ایرانی موجود در آذربایجان فعلی و تتبع در زمینه حدود و کیفیت ارتباط این لهجه‌ها با زبان دیرین آذربایجان<sup>۱</sup>.

موضوع رساله حاضر که بتشویق و راهنمایی استاد دانشمند آقای دکتر ماهیار

---

۱- خدمت دانشکده ادبیات تبریز و نشریه دانشکده در زمینه این مسائل، مکشوف و معروف نظر خوانندگان محترم میباشد. برای کارهای انجام شده در این سه زمینه رجوع شود بمقدمه‌ایکه آقای دکتر رضوی بر رساله «تعبیرات و اصطلاحات و امثال مشترک فارسی و آذربایجانی» از آقای هوشنگ ارژنگی نوشته‌اند.

نوابی نگاشته شده است و اینک با اجازه هیأت محترم تحریریه نشریه دانشکده ادبیات تبریز از نظر خوانندگان محترم میگذرد، مربوط به قسم دوم از تتبعات سه گانه است که در بالا گذشت.

یکی از شعب اساسی تحقیق درباره مواد و عناصر ایرانی موجود در زبان کنونی آذربایجان، روشن ساختن وجوه و موارد اشتراك تعبیرات و اصطلاحات و امثال زبان فارسی و لهجه های دیگر ایرانی از يك سو و زبان کنونی آذربایجان از سوی دیگر است و کوشش در این زمینه تا جائیکه نگارنده میداند، با همت یکی از فارغ التحصیلان سابق این دانشکده یعنی آقای هوشنگ ارژنگی آغاز شده است!

تعبیرات و اصطلاحات و امثال مشترک فارسی و آذربایجانی که در این رساله دیده میشود، مکمل تحقیق آقای ارژنگی و غیر از مواد است که ایشان در این باره بدست داده اند؛ با استثنای ۶۶ مورد که مصرحاً بنام ایشان ثبت شده است و امید است دنباله این گردآوری قطع نشود تا بصورت مجموعه کاملی در آید.

تعبیرات و اصطلاحات و امثال ایرانی در زبان کنونی آذربایجان روی هم رفته بر سه دسته تقسیم میشوند:

۱- مواردیکه تمام واژه ها شکل ایرانی خود را حفظ کرده اند مانند:

(کور و پشیمان) kor pešmân

۲- اصطلاحات و امثالی که قسمت اعظم آنها را واژه های ایرانی تشکیل میدهد

و تقریباً فقط فعل آنها ترکی است مانند:

(مال دنیا بدنیا میماند) māli dūnyâ māli dūnyâdâ šaiâr ya:

(نفس آخر کشیدن) āxir nafasi cakmâx

۱- قسمتی از رساله آقای ارژنگی در شماره ۱ و ۲ سال نهم و شماره ۱ سال دهم در نشریه دانشکده بچاپ رسیده و نیز جداگانه بصورت رساله مستقلی در شهریور ۱۳۳۷ انتشار یافته است.

۳- آنهائیکه با حفظ معنی ومفهوم اصلی بزبان کنونی برگردانده شده اند

مانند :

(چشم آب نمیخورد) gözüm su işmir.

(جا بجا کردن) yer ba yer elamâx

علاوه بر تعبيرات واصطلاحات وامثال خیلی مشهور وهمچنین مواردیکه نگارنده برای اطلاع از استعمال آنها در زبان فارسی از استادان ودوستان عزیز فارسی زبان کمک گرفته است وخودرا مدیون الطاف آنان میداند، منابع عمده تعبيرات واصطلاحات وامثال زبان پارسی که در این مجموعه از آنها استفاده شده از اینقرار است :

امثال و حکم دهخدا تألیف علامه دهخدا چهار جلد که بعلامت احد

نشان داده شده است.

منثور طلائی « دانشپور جلد اول » » » مط

نشان داده شده است.

فرهنگ آموزگار « آموزگار يك جلد » » فا

نشان داده شده است.

فرهنگ عوام « امیر قلی امینی » » » فع

نشان داده شده است.

مواردیکه بعلامت ستاره مشخص شده است، از آقای ارژنگی است<sup>۱</sup>.

۱- حروف قراردادی که برای آوانوشت کلمات آذربایجانی بکار رفته، همانهاست که

در رساله آقای ارژنگی مورد استفاده قرار گرفته است.

## â

âbri getmâx	آبرو رفتن
« tøkûlmâx	آبرو ریختن
âbr@sənən sâtən âld@lâr	آبرویش را خریدند نک مط
âc@x šâp@si vâr	در خانه باز (کسیکه دائماً در خانه اش بر روی مهمانان باز باشد) نک فع (در باز دارد)
âdâm šojâld@xjân haris olâr	آدم که پیر شد، حریص میشود. نک فع
âdâm kimin dân@šmâx	مثل آدم حرف زدن نک فع
âdâm@n evinin pišiyida šašaK olsun	گربه خانه هم باید مقبول باشد نک احد
âdâm ki dâš âlt@nnân c@xmiyip	آدم که از زیر بته بیرون نیامده است نک احد
âd@n gatima	اسمش را نیاور،
âllâh vurân âvâj@n sasi c@xmâz	چوب خدا صدا ندارد نک مط
âllâh yâxji yol versin	خدا راه بدهد
« uzâx elasin	خدا بدور
« elamasin	خدا نکند
« yolundâ	در راه خدا
« tutâr	خدا گیر شدن
(خدا می گیرد)	مسلمانان مسلمانان بترسید از معرفت حق
	که چون بگرفت پیش آرد هزاران کار مستمکر
	(جوامع الحکایات عوفی)
âllâh âllâh elamâx	خدا خدا کردن
âllâhâ panâh âpârmâx	بخدا پناه بردن
âllâh sabir versin	خدا صبر دهد
« sizün sâyazi bizim bâš@m@zdân asgiK elamasin	خدا سایه شمارا از سر ما کم نکند
âllâhl@x iddiâsi elir	اگر خدا نبود، ادعای خدائی میکرد. نک مط
(ادعای خدائی میکند)	
âlt üst elamâx	زیر و رو کردن نک فا
âltâ caKmâx	بالا کشیدن (مال کسی را خوردن) نک فا
(زیر کشیدن)	
âllâhi akbar	الله اکبر (در مقام تعجب) نک فا

ânni âcəx	گشاده پیشانی
ây-bircaḳ	گیس سفید نكفا
âyîâr şâlmâx	گریان ماندن
âyər yüngül elir	سبك و سنگین میکند نكمط
âyzun âyrəmâsən	دهنت درد نکند
âyzi issi yerda di (دهنش جای گرم است)	نفس از جای گرم بیرون آمدن (امیدداشتن) نكفا
âyəzdân yeka dâneşmâx	حرفهای از دهان خود گنده تر زدن نكفع
âyəz kiliddanmâx	کلیدشدن دهان (قادر بحرف زدن نبودن) نكفع
âyəzâ şowut âlmâx (قاوت در دهن گرفتن)	آرد در دهن بودن (اجباراً سکوت کردن) نكفع
âyəz âyèzâ şoymâx	دهن بدهن گذاشتن نكمط
âyəz aymâx	دهن کجی کردن نكمط
âradân âpârmâx	از میان بردن
âriya gatimâx	بمیان آوردن
« şoymâx	بمیان گذاشتن
âradân getmâx	از میان رفتن
âracələx elamâx	میانجیگری کردن
ârziya yetişmâx	بآرزو رسیدن
ârzi uraḳda şâlmâx	آرزو بدل ماندن
âsib yetirmâx	آسیب رساندن
âtdân âtdân işlamâx	زیر زیر کی کار کردن
âvârá olmâx	آواره شدن
âxir nafasi caḳmâx	نفس آخر کشیدن (مردن) نكفا
âyâ diyir san bāt man cəxəm (بماه میگوید تو غروب کن من در آیم)	بماه میگوید در نیا که من در آمدم نكمط
âzâr caḳmâx	آزار کشیدن نكفا
âžləx caḳmâx	گرسنگی کشیدن

## a

adab elamâx  
afsus yemâx

ادب کردن  
افسوس خوردن

ahammiyat vermâx	اهمیت دادن
ahammiyatdan düšmâx	از اهمیت افتادن
» sâlmâx	» انداختن
ahli dayir	اهلش نیست
aĸs caĸmâx	عکس کشیدن
» düšmâx	» افتادن
» sâlmâx	» انداختن
alâmat ʒoymâx	علامت گذاشتن
» vermâx	» دادن
al-âÿer olmâx	دست سنگین بودن نکفا
al-âpârmâx	دست بردن
al-âlti (زیر دست)	زیر سر گذاشته، زیر زیر کی، زیر دست
al-ayâx vœrmâx	دست و پا زدن
ala galmâx	بدست آمدن
alala vœrmâx	دست بردست زدن (پشیمان شدن) نکفا*
» » sÿurtmâx	دست بدست مالیدن (پشیمان شدن) نکفا*
alayimi aladim, ʒalbirimida göydan âslâdœm (الکم را بیختم غربالم را از آسمان آویختم)	آرد خود را بیختم، آرد بیز را آویختم نکفا احد
alam- Œanga sâlmâx	الم شنگه انداختن
al-ba-yaxa olmâx	دست بیخه شدن نکفا
aldan ala dolânmx (از دست بدست گشتن)	دست بدست گشتن
al göz üsta ʒoymâx (دست بر روی چشم نهادن)	انگشت بر دیده نهادن نکفا احد*
al duviya götümâx	دست بدعا برداشتن نکفا
ali bœrkün vali bâšœnâ ʒoymâx (کلاه علی را سر ولی گذاشتن)	علی را سر ولی گذاشتن (از این و آن بوام گرفتن و بوامداران دیگر پرداختن) نکفا
alina su dâ tœkammaz	بدستش آب هم نمیتواند بریزد*
alinin dâli ʒâbâÿœn tânœmœr	پشت و روی دستش را نمیشناسد
alinnan galmaz	از دستش بر نمیاید

ali şâşen'er pul galajâx	دستش میخارد پول گپرش میآید نك فع
alinnan tanga galip	از دستش بتنگ آمده
alin dâl'sen dâylâmâx	پشت دست را داغ کردن نك فع
al kasilmâx	دست بریده شدن از چیزی (محروم شدن از چیزی) نك فع
alün göti üzün yu (دستت را بردار، رویت را بشوی)	آب بخواه و دست بشوی (کار تمام شد) نك فع
al-müzdi	دست مزد
al üzüvi yu manida ye	دست و روت را بشوی، مرا هم بخور نك احد
alüzi öpür	دست شما را میبوسد (وقتی از طفل احوالپرسی کنند، پدر یا مادرش میگوید) نك فع
al üsta al gatimâx (دست بالای دست آوردن)	دست بالای دست نك احد*
al vermâx	دست دادن
» »	دست دادن (میسر و فراهم شدن) نك فع
amala galmâx	عمل آمدن (درست شدن، رسیدن) نك فا
amr vermâx	امردادن
andâza tutmâx	اندازه گرفتن
angi laxliyip	آر واره اش لغ شده نك فع
a'lin âz'ep	عقلش را گم کرده
a'li topu'undâ di (عقلش در پاشنه اش هست)	عقل از پاشنه در آمدن نك فع
ar ârvâd'en toprâ'ën bir yerdan götürüplar	گل زن و شوهر را از یک تفرار برداشته اند نك احد
(خاک زن و شوهر را از یک جا برداشته اند)	
asar şoymâx	اثر گذاشتن
« vermâx	اثر دادن
atâj'el'ox	گوشت تلخی (۱)
atayinnan tutdum	از دامنش گرفتم (با و متوسل شدم)
	یک شب آخر دامن آه سحر خواهم گرفت- داد خود را زان مه بیدادگر خواهم گرفت
atir cakmâx	عطر کشیدن نك فا

ayâx, bu ayâx	یا؛ مثلاً گویند: همین یا = همین حالا (۱)
ayâx	یا؛ همراه - رفیق
ayâx sâxiâmâx	یا نگاهداشتن
ayâvəná sâbən caḵdi	بیایش صابون کشید (گولشزد) نک احد
ayâx âltənâ ʃoymâx	زیر پا گذاشتن (خوار کردن، پست شمردن) نک فا
ayâxlârən ʃibliya uzâldəp	پاهایش را بقبله دراز کرده نک مط
ayâx tutmâx	پا گرفتن
aya man desam yoʋurt	اگر من بگویم ماست سفید است، او میگوید سیاه است نک احد
âvdi, o diyar ʃaradi	
azâb caḵmâx	عذاب کشیدن نک فا
azâ tutmâx	عزا گرفتن نک فا
aziyat vermâx	اذیت دادن
» caḵmâx	» کشیدن
azrâyila jân vermamâx	بمزرائیل جان ندادن (سخت خسیس بودن) نک فع*

## B

bârmâx ʃoymâx	انگشت گذاشتن (روی موضوعی)
bâš	سر، بمعنی نفر. مثلاً گویند: هشت سر* (۲)
bâš, miz bâši	سر، بمعنی «روی» یا «طرف» مثلاً: سر مین یا سر حوض
bâšəná hâvâ galip (بسرش هوا آمده)	سرش هوا برداشته نک مط
bâši bökşüz ʃâləp	سرش بیگلاه مانده نک مط
bâšənnândâ coxdî	از سرش هم زیاد است
bâšdân cəxârtmâx	از سر بیرون کردن
	ز سر بیرون کن این اندیشه خام
	کزو ناید ترا نیکو سر انجام نظامی
bâš âvresi vermâx	سردرد دادن
bâšâ yetirmâx	بسر رساندن
bâši ašâvâ	سر بزیر



bâš ašâviya sâlmâx	سر بزیر انداختن
bâšâ dūšmâx (بسرافتادن)	سرافتادن (متوجه شدن)
bâši maššuldi	سرش مشغول است
bâš yoxâ cəxârtmâx (سر به نیست در آوردن)	سر به نیست کردن نکفا
bâzârən gōzün cəxârtmâx	چشم بازار را در آوردن (بابی سلیقه‌گی خرید کردن) نکفج
bâzi bâzi dâiyiyada bâzi? (بازی بازی برای دائمی هم بازی؟)	بازی بازی باریش بابا هم بازی؟ نکاحد
bad-xâb olmâx	بد خواب شدن
bad-âdat olmâx	بد عادت شدن نکفا
bad-šowullux elamâx	بد قولی کردن
bahra gôtümâx	بپره برداشتن نکفا
balây-i -nâgahân kimin	مثل بالای ناگهان نکاحد*
balad tutmâx	بلد گرفتن (راهنما و راهبر با خود بردن) نکفا
balâ cakmâx	بلا کشیدن نکفا
balkani akšan cu'undur bitar (بلکه را بکاری، چغندر میروید.)	کاشکی را کاشتند، سبز نشد نکاحد
baYişlamâx	بخشیدن (گذشت کردن-ازمال و طلب گذشتن) نکفا
barakat vermâx	برکت دادن نکفا
barš tutmâx	برق گرفتن
bat vurmâx	بند زدن نکفا
bat sôlmâx	بند انداختن نکفا
batdamâx	بند کردن - بما هم بند کردی؟ نکمط
be-dâmâx	بیدماغ (بیدل-افسوده-دلتنگ-اندوهگین) نکفا
be-šâbliyat	بی قابلیت نکفا
be-kârâ	بیکاره (تنبل-بی هنر-بی جوهر) نکفا
be-kâr ləxdân milcaššoymâx (... راندن)	از بیکاری هکس پراندن نکفج
bel vurmâx	بیل زدن نکفا
birinin âhi tutmâx	آه کس گرفتن (نفرینش اثر کردن) نکفج
ârzənən dâdən bûlmâx	مزه دهن کسی را دانستن نکفا

- birinin aʔzənən sâšəzən oʔurlâmâx سقر دهن کسی را دزدیدن (۱)
- « alina su tökmâx آب پاکى بدست کسی ریختن نک احد
- « alina iš vermâx کار دست کسی دادن ( وسیله زحمت برای کسی فراهم کردن ) نک فع
- « alina rak šoymâx دست کسی حنا گذاشتن نک احد\*  
(دست کسی رنگ گذاشتن)
- « cörayin kasmâx نان کسی را بریدن (درآمد کسی را بریدن) نک فا
- « cinadâni boş olmâx چمنه کسی خالی بودن نک فا
- « dišin sâymâx دندان کسی شمردن (کسی را کاملاً شناختن) نک فا\*
- « gözün uzâxdâ görmâx چشم کسی را دور دیدن نک فع
- « šâbâvëndâ toprâx olmâx پیش کسی خاک شدن نک فا
- « gözünün zahrin âlmâx زهر چشم کسی گرفتن (کسی را از خود ترساندن) نک فا
- « šânən šüšiya tutmâx خون کسی را توی شیشه کردن نک فع\*  
(خون کسی را بشیشه گرفتن)
- « jânən âlmâx جان کسی گرفتن نک فا
- « kînasi ürakda olmâx کینه کسی در دل داشتن نک فا
- « sasin šözâmâx صدای کسی را بلند کردن (کسی را خشمگین کردن) نک فع
- birinnan söz âlmâx حرف از کسی در آوردن نک فع  
(حرف از کسی گرفتن)
- birinin šoltuxlârənâ šârpəz yerlašdirmâx هندوانه زیر بغل کسی گذاشتن  
(هندوانه زیر بغل کسی جادادن)
- birinin ürayina dâv cakmâx آتش بدل کسی زدن نک فع  
(داغ بدل کسی کشیدن)
- « üzün yera sâlmâx روی کسی بزمین زدن (خواهش کسی نپذیرفتن) نک فا  
(روی کسی بزمین انداختن)
- « üzrün istamâx عذر کسی خواستن
- « üstüna al šözâmâx دست روی کسی بلند کردن (کتک زدن)
- bir- âlam یک عالمه
- bir- ârəz oxumâx یک دهن خواندن

biraldan sas cəxmâz (از یک دست صدا در نمی آید.)	یک دست صدا ندارد نک‌ف‌ع*
birbirina vurmâx	بهم زدن نک‌فا
bir dari bir sümük	یک پوست و یک استخوان
bir doyun şârən	یک شکم سیر نک‌احد
bir göz yumup âcəm sâhâtdâ (در یک ساعت چشم بستن و باز کردن)	در یک چشم بهم زدن
bir-şalam	یک قلم نک‌ف‌ع
bir su icim sâhât dâ (در یک ساعت آب خوردن)	در یک آب خوردن
bir şeyə göz tikmâx	چشم بر چیزی دوختن نک‌ف‌ع
bir-tarəfləx elamâx	یک طرفه کردن (کار را خاتمه دادن) نک‌فا
bir tuka band olmâx	بموتی بند بودن (کار بجای ندر رسیدن - نزدیک پاره شدن رشته) نک‌فا
bir zâtdâ alinan verir	چیزی هم دستی میدهد
bizim gözümüz şorudi? (معمولا در ترکی آذربایجانی در مورد تماشای چیزی گفته میشود.)	چشم ما شور بود؟ (چرا تا من آمدم شما رفتید؟) نک‌فا
bizim zahmatlarinan?	با زحمات ما؟
binə şoymâx	بنا گذاشتن نک‌فا
boy cakmâx	قد کشیدن نک‌فا
boynumâ düşdi	بگردنم افتاد (مجبور شدم)
boynum sənşən	گردنم بشکند (وقت اظهار تأسف گفته میشود) نک‌ف‌ع*
boynunnân âtdi	از گردنش انداخت
böhtân vurmâx	بیهتان زدن نک‌فا
börküvi şoy şâbâvəvâ (کلاهت را پشت بگذار)	کلاهت را قاضی کن نک‌احد*
bu aldan	از این دست (از این طرف)
bu bâşdân o bâşâ	از این سر تا آن سر
budur ki vâr	همین است که هست
bu hârâ o hârâ	این کجا و آن کجا
buruzâ vermâx	بروز دادن نک‌فا

buz bâylâmâx

یخ بستن نکفا

## C

câdər kimin

مثل چادر (درختهای انبوه با گل‌های سفید) نکاحد

cârməxâ caḳâm̄x

بچارمیخ کشیدن نکفا

cāram kasildi

راه چاره‌ام قطع شد

(چاره‌ام قطع شد)

caka caka

کشان کشان\*

cahcaha vər̄mâx

چهچه زدن

cap dūšmâx

چپ افتادن (با کسی بدشدن) نکفا

cešmaḳ vurmâx

چشمک‌زدن نکفا

sâmân âltənnân su yeritmâx

آب زیر کاه بودن

(آب از زیر کاه راندن)

cox gūlan cox âylâr

هرکه خندیدد پیش، پیش‌گریست نکاحد

cörayi ceyniyip âdâmən

نان را نمی‌چونند دهن آدمی بگذارند نکاحد\*

âvzənâ soymâzlâr.

## D

dâdâ yetiâšmâx

بداد رسیدن

dâli šâlmâx

عقب ماندن نکفا

dâli caḳmâx

عقب کشیدن نکفا

dâli dūšmâx

عقب افتادن

dâli šâbâx elamâx

پس وپیش کردن

dâli vurmâx

عقب زدن

dâlejnân getmâx

دنبال (کاری) رفتن

dâleđâ durmâx

پشت کسی را داشتن (از او حمایت کردن) نکافع

(در پشت ایستادن)

dâli dâli getmâx

عقب عقب‌رفتن

dâvânâx sâlmâx

تفرقه انداختن

dâmâr dâmâr olmâx

رگ برگ شدن

dânəšmâx gümüşdan olsâ dânəšmâmâx ʒəzəldân di	اگر گفتن سیم است، خاموشی زر است نک احد
dârâ cakmâx	بدار کشیدن
dârâ vurmâx	بدار زدن
dâš kimin	مثل سنگ (گران خواب، دل سخت، سنگین) نک احد
dâšâ bâsmâx (بسنگ بستن)	سنگسار کردن
dāvâ sâlmâx	دعوا انداختن
dāvâ düšmâx	دعوا افتادن
dāvâni ʒəzâmâx	دعوا را بلند کردن
yâtətmâx	دعوا را خواباندن
dabba cəxârtmâx	دبه در آوردن نک فاع *
dadam galdi gözümün šâbâʔənâ	یدرم جلو چشم آمد (رنج و آزار بسیار دیدم) نک فاع *
dadan yâxji, nanan yâxji....	بدرت خوب، مادرت خوب، ... (وقتی خواهند با کسی از درمسالت درآیند، گفته میشود) (۱)
dalil gatimâx	دلیل آوردن نک فا
damir cârəx giyip, damir asâ götümâx, birinin dâləʔsəjân getmâx	کفتی و عصای آهنین کردن و بدنبال کسی رفتن نک احد
dard-i-sar vermâx	دردسر دادن
darvâzânən ʒâpəsən bâʔlâmâx olâr, xalʔin âʔzən bâʔlâmâx olmâz .	در دروازه را توان بست، دهان خلق را نمیتوان بست نک فاع *
dariya sâmn tappâx	کاه تو پوست کردن
dasta gül kimin	مثل دسته گل (کودکی پاکیزه) نک فاع
dastur vermâx	دستور دادن
davâmnân düšmâx	از دوام افتادن
daxil olmâx	دخل داشتن (درآمد داشتن) نک فا
dayišaķ düšmâx	عوضی افتادن
dayišaķ sâlmâx	عوضی انداختن
daymâx	بر خوردن (حرف باو برخورد) نک فا

dedux demamiš	گفتیمان نگفتیمان نکاحد
demâx olmur gözün üsta šâšun vâr.	نمیشود گفت بالای چشمت ابروست
dev šulâvânâ šuršuşum. (بگوش دیوسرب)	گوش شیطان کر نکاحد
dev kimin	مثل دیو (باچه کلان) نکاحد
dörnâx dörnâvâ vurmâx (ناخن به ناخن زدن)	ناخن برهم زدن (بین دونفر یا یکعده جنگ انداختن) نکفع
dil âšmâx	زبان باز کردن
dil c'oxârtmâx	زبان در آوردن*
dil šâmmâz	زبان نفهم نکفا
dil kasmâx	زبان بریدن (ساکت کردن کسی) نکفا
dil t'okmâx	زبان ریختن (پرحرفی کردن) نکفع
dildan tük bitmâx (مو از زبان روئیدن)	مو از زبان بر آمدن نکاحد
dillara d'üşmâx (بزبانها افتادن)	بسر زبان افتادن نکفا
dilli bâšli	سر زباندار
dili hânsi tarafa cöyürsan, cönar	زبان را بهر طرف بگردانی، میگرد نکاحد*
dili yumušâx	نرم زبان نکفا
dil-sard olmâx	دلسرد شدن نکفا
dil vermâx	زبان دادن (چاپلوسی کردن) نکفا
dil tutmâx	زبان گرفتن
diri âhâk	آهک زنده (آهک آب ندیده) نکفا
diriya dirri <sup>k</sup> gara <sup>k</sup> (زنده را زندگی باید)	آدم زنده زندگی میخواهد نکاحد*
dišin dibinnan	از بین دندان نکاحد
dizlari šujâxlâmâx (زبانها را بغل کردن)	پس زانو نشستن (غمگین و اندوهناک بودن) نکفع
dodâx büzmâx	لب برچیدن (آماده گریستن شدن) نکفا

dodâx dodâxdân	سۆتۆمادی	لب از لب بر نداشت
doʋurdân?		راستی؛ (در مقام تعجب) نک فا
döralamâx		دور کردن (احاطه کردن) نک فا
dört-duvâr		چهار دیواری
dörd ayâxli	şâcêr	چهار نعل میدود نک مَط
	(چهارپائی میدود)	
duvâli olup		دعائی شده نک مَط
duvâr kimin		مثل دیوار (ساکت-بی جنبش) نک احد
dünyâni iki allı yâpêşep		دنیا را دو دستی چسبیده نک احد*
dünyâ mâli dünyâdâ	şâlâr	مال دنیا بدنیایا میماند نک احد*
dünyâ görmüş		دنیا دیده نک فا
dünyânêni issi soyuʋun görmâx		سرد و گرم روزگار دیدن
düzatma		ساختگی (مصنوعی) نک فا
düz söz istisan uşâxdân soruş		حرف راست میخواهی از بچه بشنو نک مَط*
	(..... بپرس)	

## E

ehtimâl vermâx		احتمال دادن
ehtirâm sâxlâmâx		احترام نگاهداشتن
« yerina gatimâx		احترام بجای آوردن
ela getdi ki dâlêsenâdâ bâxmâdi		چنان رفت که پشتش هم نگاه نکرد
ela bir Ki yolâ boşludi		مثل اینکه راه قرض دارد
e'tibâri yoxdi		اعتبار ندارد نک فا
eşşak̄ gati ma'raka yûk̄la		خر بیار و باقلا بارکن* نک فع
	(خر بیار و معرکه بارکن)	خر بیار و معرکه بارکن = خربیار و باقلای بارکن نک احد
eşşayim ölma yonjâ bitinjan		بفارسی عامیانه در این مورد گفته میشود :
	(خرم نمیر تاروئیدن یونجه)	
	کمیزه و خیار میاد	بزرگ نمیر بهار میاد
	ولی درویش و رامین فخرالدین گرگانی ، تقریباً بنظیر آن برمیخوریم :	
	خراتوزی که تاسبزه بروید	مثال ما چنان آمد که گوید

ešitmiyan kefin olsun (خوش بحالت کسیکه نمیشنوی)	خوشا بحال کسانی که مردند و آواز ترا نشنیدند نک احد
eyb cəxârtmâx	عیب در آوردن
eyb ʒoymâx	عیب گذاشتن
eyb elamaz	عیب نمیکند

## F

fâl vurmâx	فال زدن نک فا
fâl fâl elamâx	فال فال کردن (میوه را قاش کردن) نک فا*
fâytun âti kimin	مثل دواسب کالسکه (همراه-شبیهِ) نک احد*
favvâra kimin	مثل فواره (خونی جهان و بسیار) نک احد*
fiḵrdan dūšmâx	از فکر افتادن
fikra galmâx	بفکر آمدن
fikra getmâx (بفکر رفتن)	بفکر فرو رفتن
fikrdan gešmâx	از فکر گذشتن
fikra yetiŝmâx	بفکر رسیدن
fiŝâr galmâx	فشار آمدن
« vermâx	فشار دادن

## g

gecannar gecip	گذشته‌ها گذشته
gecinmâx, gecinajâx	گذران
geci sak <sup>3</sup> ali kimin	مثل ریش بز (ریشی کوتاه و سر تیز) نک احد
geja yâr <sup>3</sup> si	نصف شب
get iŝivin dâl <sup>3</sup> s <sup>3</sup> njân	برو بی کارت
gež galdi tez örgaŝdi (دیر آمد وزود یاد گرفت)	دیر آمد وزود استاد شد
gira sâlmâx	گیر انداختن نک فع
gira vermâx	گیر دادن (کسی را گرفتار کردن) نک فا
gira gatimâx	گیر آوردن (پیدا کردن) نک فا



gir elamâx	گیر کردن (دچار مشکل شدن) نک فا
göza daymâx	بچشم خوردن
göza vurmâx	بچشم زدن (چیز زنده)
gözdän itmâx	از چشم گم شدن
göz şâşuvâ âşî ş dayiram ki	خاطر خواه چشم و ابرویت هستم مگر؛ نک مط
göz şorxmâx	چشم ترسیدن (آزمودن-پرهیز کردن-بیمناک شدن) نک فا
gözlari dörd olur	چشمهایش چهارتا میشود
gözlari âlmâ darir sabada sâlêr	چشمهایش آلبالو گیلاس می چیند نک مط
(چشمهایش سیب می چیند توی سبد می اندازد)	
görajâx gözi olmâmâx	چشم دیدن چیزی یا کسی را نداشتن نک فاع
gözüm su işmir	چشمم آب نمیخورد نک فا*
gözün zahrin âlmâx	زهر چشم گرفتن (کسی را از خود ترساندن) نک فا
gözünnan ot şâxdi	برق از چشمش پرید نک مط
(آتش از چشمش بلند شد)	
gözün olsun	چشمت باشد (مواظب باش)
göz yol cakmâx	چشم راه افتادن
(چشم راه کشیدن)	
göz yumup âvêz âşmâx	چشم را بهم گذاشتن و دهان باز کردن نک احد
göy yera galmaz	آسمان بزمین نیاید نک احد
gül elamâx	گل کردن (ممتاز شدن) نک فاع
gülmâx tutmâx	خنده گرفتن
‘ galmâx	خنده آمدن

## D

şâbâvâ getmâx	پیشرفت کردن
şân âylâmâx	خون گریستن (گریه بسیار کردن) نک فا
şânât âltênâ âlmâx	زیر پر گرفتن (نگاهداری کردن) نک فا
şânni picâx olmâx	کارد و خون بودن (سخت با یکدیگر دشمن بودن) نک فاع
(کارد خون آلود بودن)	
şâpi şâpi dolânâmâx	--
şâpi döymâx	در بدر گشتن
	در زدن

Şapêdân geşmir (از درب نمیگذرد)	ازدرب تو نمی‌آید (اینقدر که چاق شده) نک‌مط
Şapêvi bârlâ hamsâyâvi ovri tutmâ (..... دزد مگیر)	درت را ببند همسایهات را دزد مکن نک‌احد*
Şârêşîya minmâx gârnên sâbênniyip Şâr kimin Şârêşlâmâx Şalamnan dûşmâx Şalama vermâx Şalam elamâx « caķmâx	روی مورچه سوار شدن (بسیار آهسته رفتن) نک‌فع شکمش را صابون زده نک‌مط مثل برف نک‌احد وجب کردن از قلم افتادن قلم دادن نک‌فع قلم کردن (بریدن- انداختن) نک‌فا قلم کشیدن
Şalat tutmâx Şama sâlmâx (تیغ انداختن)	غلط گرفتن نک‌فا تیغ زدن (فریب دادن کسی برای پول گرفتن)
Şarâr tâppâx Şara Şûna Şoymâx (بروز سیاه گذاشتن)	قرار پیدا کردن بروز سیاه نشان دادن نک‌فا
Şardaş yâxji olseydi, allâh özuna xalê elardi (برادر اگر خوب بود خدا برای خودش اختیار میکرد نک‌فع)	شریک اگر خوب بود خدا برای خودش اختیار میکرد نک‌فع
Şat kimin Şavâmâ galmâx Şeynâvâ galmâx Şeynâxdân dûşmâx Şeytarmâx Şer vermâx gêzârmâx Şiyâfa tutmâx Şiyâmat elamâx	مثل قند (شیرین) نک‌احد قوام آمدن (بالا آمدن - جوشیدن) نک‌فا بجوش آمدن ازجوش افتادن پرگرداندن (پس دادن) نک‌فا قر دادن (رقصیدن-جنبانیدن کمر) نک‌فا سرخ شدن (خجالت کشیدن) نک‌فا قیافه گرفتن قیامت کردن (باعث هیجان شدن- داد سخن دادن) نک‌فا

Əollâri cərmâlâmâx	آستین بالا زدن (آماده کار شدن - اقدام کردن) نک فا
Əol vermâx	بازو دادن (یاری کردن) نک فا
Əonâx bir gün iki gün olâr	مهمان یکروز دو روز است نک احد
Əonâʔen üzi gülaş olsun	مهمان خنده رو باشد نک احد
Əorux elamâx	قرق کردن (جائی را ویژه قرار دادن) نک فا
Əorxudân düšmâx	از ترس افتادن
Əowl âlmâx	قول گرفتن نک فا
Əoyuni doʔup (گوسفندش زائیده است)	گاوش زائیده است نک احد
Əulâx kasmâx	گوش بریدن (کیفردادن) نک فا
Əulâʔen dibinnan gešmâx	از بیخ گوش گذشتن (مثال: خطر بزرگی متوجه او شده بود ولی از بیخ گوشش گذشت) نک فع
Əulâx âsmâx (گوش آویختن)	آویزه گوش کردن (اطاعت نمودن)
Əulâx vermâx	گوش دادن
Əulâʔem getdi	گوشم رفت
Əulâx zakda olmâx	گوش بزنگ بودن نک احد
Əulâʔen dâləsən görmâx	پشت گوش را دیدن
Əur'a cakmâx	قرعه کشیدن نک فا
Əurdi olmâx	کرم داشتن (حسد داشتن) نک فا*
Əurtuldi getdi	تمام شد و رفت
Əussa vermâx	غصه دادن
« yemâx	غصه خوردن
Əuš dili oxumâx	زبان سیمرغ خواندن نک فا
Əuti kimin	مثل قوتی (خانه کوچک و دارای همه لوازم با پاکیزگی و نظرافتی بسیار) نک احد
Əuzâriš vermâx	گزارش دادن نک فا

## H

hâlâ galmax	بحال آمدن
hâli yerina galdi	حالش جا آمد نکفع
hâldân hâlâ şâlmâx	از حالی بحالی ماندن
hâmâm kimin	مثل حمام (جامه یا مکانی گرم) نکاحد
hâmâmç <sup>o</sup> lâr kimin	مثل حمامها (بی شرم - گردکننده و برنده غذاها از سفره) نکاحد
hâmmi bâtmândi (همه منند)	همه منید پس نیم من کو؟ نکاحد
hây sâlmâx	هیا هو انداختن نکفا
habsa düşmax	بحبس افتادن
hadara vermâx	بهدر دادن
hafta xiyâl (هفته خیال)	هردم خیال نکاحد
halâlî <sup>o</sup> x istamâx	حلالی خواستن نکفا
hamla gatimâx	حمله آوردن
hamla tutmâx	حمله گرفتن (دچار ناخوشی عصبی و سخت شدن) نکفا
hanâ su'î kimin	مثل آب حنا (چائی کمرنگ) نکاحد
harakat vermâx	حرکت دادن
harakata galmâx	بحرکت آمدن
hasrat ca <sup>k</sup> mâx	حسرت کشیدن
hazz âpârmâx	حظ بردن
hesâbâ galmax	بحساب آمدن
hesâbâ şoymâx	بحساب گذاشتن
hesâbdân düşmâx	از حساب افتادن
hesâbâ yetişmâx	بحساب رسیدن
heş kasi heş kasin şabrîna şoymâzlâr	کسی را بگور کسی نمیگذارند نکاحد
heş zâdi bir zâd elamâx	هیچ چیز را چیزی کردن (بامری اهمیتى اهمیت دادن) نکفع
heyvân olmâx	حیوان بودن (ادب و کمال و شعور نداشتن)
hîla vurmâx	حیله زدن
hõ'saladan düşmâx	از حوصله افتادن

hō'sala getmâx	حوصله رفتن
hušdân getmâx	ازهوش رفتن

## I

ifāda sâtmâx	افاده فروختن
ijāriya vermâx	باجاره دادن
ijāza vermâx	اجازه دادن
ijāza sizin alizdadi	اجازه دست شماست
iki dilli	دوزبان (۱)
illəx	سالیانه
imtâhân vermâx	امتحان دادن
imzâ vermâx	امضا دادن تک فا
intişâm caķmâx	انتقام کشیدن
islâm gatimâx	اسلام آوردن نک فا
istar istamaz	خواه ناخواه
isuliddin soruşusân?	اصول‌دین میپرسی؟ نک مط
işa caķmâx	بکار کشیدن
işa düşmâx	بکار افتادن
işi şâbâxdân âpârmâx	کار از پیش بردن (ازعهده کاربر آمدن) نک فا
işin icinda olmâx	توی کار بودن (وارد بودن)
işa yetişmâx	بکار رسیدن
işlarinın bâşi dibi yoxdi	کارهایش سر و ته ندارد نک مط*
iştihâ gatiran	اشتها آور نک فا
it kimin	مثل سگ (خشمگین-ترسان-پشیمان-ناپاک) نک احد
it pişik Kimin	مثل سگ و گربه (دو تن همیشه با یکدیگر بجدال) نک احد
ixtilâf sâlmâx	اختلاف انداختن
ixtilâf düşmâx	اختلاف افتادن
iy caķmâx	بو کشیدن

iyňa sâlmâvâ yer yoxdi      جای سوزن انداختن نیست نک احد\*  
iz itirmâx      ایزگم کردن (۱)

## J

jân tutmâx      جان گرفتن (سلامتی خود را بازیافتن)  
jân şoymâx      جان گذاشتن (برس چیزى)  
jân bir şâlêb      جان دريك قالب نک احد\*  
jânêmi cöldä tâppâmêşâm  
(جانم را از صحرا نجسته‌ام)  
jânêvi yâvlâ      تنت را چرب کن نک احد\*  
jahannam ol      جهنم شو  
jam-i-jür elamâx      جمع و جور کردن  
javâb vermâx      جواب دادن  
javâbdân şâlmâx      ازجواب بازماندن  
javâhir kimin      مثل جواهر (مردم یا چیز خوب) نک احد\*  
jilva elamâx      جلوه کردن  
jilid tutmâx      جلد گرفتن  
jin bismillâhdân şorxân kimin      مثل ابلیس ازلا حول گریختن نک احد  
(مثل ترسیدن جن از بسم الله)  
jiyar yândêrmâx      جگر سوختن (دل کسی را بدرد آوردن) نک فا\*

## K

kâvâz kimin      مثل کاغذ (نانی سفید و تنگ) نک احد  
kâsâni birinin bâşêndâ sêndêrmâx      کاسه و کوزه را سر کسی شکستن نک احد\*  
kaffâra vermâx      کفاره دادن نک فا  
kalaķ vurmâx      کلاک زدن نک فا  
« kasmâx      کلاک کسی کشیدن نک فا  
kasir galmâx      کسر آمدن نک فا

kasālat gatiran	کسالت آور
keš galmâx	کش آمدن (دراز شدن) نک فا
keš getmâx	کش رفتن
kešik vermâx	کشیک دادن نک فا
» caḵmâx	کشیک کشیدن نک فا
kim öla kim ḡâlâ	که مرده که زنده نک احد
kināya vurmâx	کنایه زدن (گوشه زدن) نک فا
kisa tiḵmâx	کیسه دوختن (امید دریافت پول داشتن) نک فا
kökalmâx	کوک شدن (خشمناک شدن) نک فا
kök vurmâx	کوک زدن (رفع پارگی کردن) نک فا
kömür kimin	مثل زغال (سیاه) نک احد*
kor pešmân	کور و پشیمان نک احد
نشیند زان سپس کور و پشیمان	گزیند کارها را مرد نادان
ویس ورامین فخرالدین گرگانی	
küşti tutmâx	کشتی گرفتن

## L

lablabi kimin	مثل لابلبو (سرخ) نک احد
lazzat âpârmâx	لذت بردن
» vermâx	لذت دادن
low vermâx	لو دادن

## M

mâhânâ tutmâx	بها نه گرفتن نک فا
mâliš vermâx	مالش دادن نک فا
mâtam tutmâx	ماتم گرفتن
madadow kimin	مثل مددو نک احد
mahabbat gözda olâr	محبت در چشم است نک احد

mahaḥbat mahabbat gatirar	محبت محبت آورد نکاحد
» iki bâšli olâr	محبت دو سر دارد نکاحد
majâl tâppâx	مجال پیدا کردن
malamiyan ušâ'â sût vermazlar	بچه‌ای را که گریه نکند، شیر نمیدهند
تا نگرید ابر کی خندد چمن ؟	تا نگرید طفل کی نوشد لبن
(مولوی)	
mana xaš dayir	بخرج من نمی‌رود
(بمن خرج نیست)	
manim jân <sup>em</sup>	جان من نکفا
marjân kimin	مثل مرجان (سرخ) نکاحد
ma'tal šâlmâx	معطل ماندن
ma'tal šoymâx	معطل گذاشتن
maxmal kimin	مثل مخمل (نرم) نکاحد
m <sup>ex</sup> lânmax	میخ کوب شدن (برقرارماندن) نکفا
meyl caḳmâx	میل کشیدن (اشتهاداشتن) نکفا
meymun kimin	مثل میمون (باحرکاتی مضحک- باصورتی زشت) نکاحد
minnat caḳmâx	منت کشیدن
» šoymâx	منت گذاشتن
minmâx	سوار شدن (برکسی چیره شدن) نکفا
ḡöhlat istamâx	مهلت خواستن نکفا
möhlat vermâx	مهلت دادن نکفا
müstajâb olân duvâ dayir	این دعائیست که مستجاب نمیشود نکاحد

## N

nâbât kimin	مثل نبات (شیرین) نکاحد
nâcâr l <sup>eyi</sup> na görüsan?	ناچار بیا چه دیدی؟ نکاحد
nafas caḳmâx	نفس کشیدن
» tanga düšmâx	نفس پختنک افتادن
» kasilmâx	نفس قطع شدن



najât tâppâx	نجات پیدا کردن نکفا
» vermâx	نجات دادن نکفا
nana sûtünnan halâl	از شیر مادر حلالتر نک احد*
nana kimin	مثل مادر (مهربان) نک احد
narduvân kimin	مثل نردبان (قدی دراز) نک احد
natîja âlmâx	نتیجه گرفتن نکفا
» vermâx	نتیجه دادن نکفا
naxša cakmâx	نقشه کشیدن (طرح ریختن) نکفا
nazara galmâx	بنظر آمدن
nazar sâlmâx	نظر انداختن نکفا
» vermâx	نظر دادن (رأی دادن) نکفا
nazara yetiŝmâx	بنظر رسیدن
na'ra cakmâx	نعره کشیدن نکفا
niŝân vermâx	نشان دادن
nûmra ʒoymâx	نمره گذاشتن نکفا
nûmra vurmâx	نمره زدن نکفا
nûmra vermâx	نمره دادن

## 0

obirsi üzümi oʻxârtmâ	آن روی مرا بالا نیاور نکمط
(آن یکی روی مرا در نیاور)	
ojâ'yi kor olup	اجاقش کور شده نکمط
onun gözünnan bâx	از چشم او نگاه کن
o öz yerinda	آن بجای خود
oruš tutmâx	روزه گرفتن نکفا
» s'end'ermâx	روزه شکستن (۱)
otâ'yi bâšâ âlmâx	اطاق را روی سر گرفتن (درهم ریختن) (۲)

oʻuj âcʻelmâx	مشت باز شدن کسی را نکاحد
oʻri pišiya âvâš gütü-	چوب را که برداشتی، گربه دزد میگریزد نکاحد*
mamišdan šâcâr	
(چوب را برداشته، گربه دزد میگریزد)	
oxumâmʻš mâllâ	نخوانده ملا نکاحد
o yera jân ki ...	تا آنجا که ...
<b>ö</b>	
öhdadan galmâx	از عهده برآمدن نکفا
öndiya tutmâx	بعهده گرفتن
ölüm javân šojiya bâxmâz	مرگ پیر و جوان نشناسد نکاحد
(مرگ به پیر و جوان نگاه نکند)	
ölünün dâlʻsʻenjân pis demazlar	از پس مرده بد نباید گفت نکاحد
öli kimin	مثل مرده (بیحرکت-ضعیف-مانده) نکاحد
ömar kimin	مثل عمر (خشمناک-برآشفته) نکاحد
ömrüma kâvâz âlmâmʻšâm	کاغذ از عمرم نیاورده ام نکاحد
(کاغذ بمعمرم نکرفته ام)	
özün bülmamazlʻvâ vurup	خود را بنفهمی زده
öz cörayivi yiyip özga	نان خودت را میخوری، حرف مردم را جرمینزی؛ نکاحد
sözi dâñʻšmâ	
özün diyisan özün gülüsan	خودگوئی و خود خندی نکمط
özünnan gecip âllâh ušâxlâruvâ	از خودت گذشته خدا عقلی بیچ، هایت بدهد نکمط
aʻil versin	
öz ayâʻinan ölüma getmâx	با پای خود بمرگ رفتن نکاحد*
özün tâhdân sâlmâmâx	خود را از تا نینداختن (حفظ ظاهر کردن) نکفع
özüvi manim yerima šoy	خودت را بجای من بگذار؛ بجای من تصور کن
özün itirmâx	خود را گم کردن (کبرفروشی کردن) نکفع*
özün xoš elamâx	خود را خوش کردن
öz kölgasiynan sâvâšʻer	باسایه خودش می جنگد

čz yerinda otumâx      سر جای خود نشستن (آرام شدن و حد خود دانستن) نک فا  
özün yuxiya vurmâx      خود را بخوابزدن

## P

pāband olmâx      بای بند شدن  
pâlân kimin      مثل پالان (جامهٔ سطر) نک احد\*  
pânbox kimin      مثل پنیه (دستی نرم-گیسوان یا ریشی سفید) نک احد  
parvariš vermâx      پرورش دادن  
peyvât vurmâx      پیوند زدن نک فا  
pis fâl vurmâ      مزین فال بد کآورد حال بد نک احد  
pišiĳ narduvâni burâ gatdi?      گریه نردبان را اینجا آورد؛ (در مورد کسی گفته  
میشود که بخواهد موضوع ناچیزی را بهانه برای رفتن بجائی قرار دهد بمنظور اطلاع از  
کیفیت امری یا غیره) (۱)  
piyâlâ kimin      مثل پیاله (چشمی گشاده و فراخ) نک احد  
püfaĳ kimin      مثل پفک (سبک و میان تهی) نک احد  
püsta kimin      مثل پسته (دهانی خرد) نک احد\*

## R

râs galmâx      راست آمدن نک فا  
râvânnâmâx      روان کردن (یاد گرفتن درس) نک فا  
radd olmâx      رد شدن (گذشتن-پس رفتن) نک فا  
raĳ verdi rang âldi      رنگ داد و رنگ گرفت نک معط\*  
raĳ tutmâx      رنگ گرفتن نک فا  
raĳ vermâx      رنگ پس دادن نک فا  
raĳ vurmâx      رنگزدن (حبیله بکار بردن)  
rangina bâx hâlæn xabar âl      رنگش را بین حالش را بپرس نک احد\*  
ramm âtmâx      رمل انداختن نک فا

ravā būlmāx	روا دانستن
rišand elamāx	ریش خند کردن (سر بسر کسی گذاشتن) نک فا
rizāyat vermāx	رضایت دادن (پذیرفتن) نک فا

## S

sāhātddārun olsun	ساعتت باشد (بعد از استحمام بکسی گفته میشود) (۱)
sāsez kimin	مثل سقر چسبنده نک احد
sāllānā sāllānā	سالانه سالانه
saf cakmāx	صف کشیدن
saal girow soymāx (ریش گرو گذاشتن)	ریش گرو دادن (واسطه شدن) نک فا*
salām vermāx	سلام دادن*
sanūn jibūn manim jibim (جیب تو، جیب من)	جیب من و شما یکی است نک مط
sarfasi olmāx	صرفه داشتن نک فا
sarmāyā soymāx	سرمایه گذاشتن
sas galmāx	صدا آمدن
sas sasa yetišmamāx	صدا بصدا نرسیدن نک فع
sas oxmāx	صدا در آمدن
sas sālmāx	(سر و) صدا انداختن
sassiz	بیصدا
sax tutmāx	سخت گرفتن
saždiya dūšmāx	بسجده افتادن
serca kimin	مثل گنجشک (ضعیف و خرد) نک احد
sifāriš vermāx	سفارش دادن
silli yemāx	سیلی خوردن نک فا
sōhbat dūšmāx	صحبت افتادن

söz ârzendâ şâlmâz	حرف تودهنش بند نمیشود نک مط
(حرف تو دهنش نمی ماند)	
söza düşmâx	بحرف افتادن (دامنه سخن را طول دادن) نک فع
sözi birinin oʻjunâ	حرف را کف دست کسی نهادن (سخن چینی کردن) (۱)
şoymâx	
söza tutmâx	بحرف گرفتن
sözi ârzundâ pişir cəxârt	حرف را در دهان بپز، بیرون بیاور
sözi cöyürmâx	حرف را بیچاندن نک فع
söz üsta durmâx	سرحرف ایستادن (استقامت کردن) نک فا
sözüzi şakarinan kasiram	میان کلامتان شکر نک احد*
(حرفتان را باشکر میبرم)	
su dayişilmâx	آب بآب شدن (تغییر آب و هوا دادن) نک فع
(آب عوض شدن)	
sûrat götümâx	صورت برداشتن (سیاهه کالا و دیگر چیزها نوشتن) نک فا
suvâ dönmiş	آب شدن (شرمنده شدن) نک فا
(بآب بدل شدن)	
sûvâ getmâx	آب رفتن (تنگ شدن جامه بر اثر شستن) نک فع
sülh vermâx	صلح دادن نک فا
süpürge cakmâx	جارو کشیدن نک فا

۷  
S

şahid gatimâx	شاهد آوردن
şâns gatimâx	شانس آوردن
şânsi cakip	شانسش کشیده
şafâ vermâx	شفا دادن
şakka sâlmâx	بشک انداختن
» düşmâx	» افتادن

šakar kimin	مثل شکر (شیرین) نکاحد
šamšir caḵmâx	شمشیر کشیدن
šart bâylâmâx	شرط بستن
šava kimin	مثل شبه (موئی سیاه) نکاحد
šer kimin	مثل شیر (دلیر) نکاحد
šeytân kimin	مثل شیطان (گریز-مچیل-مکار) نکاحد
šikanja vermâx	شکنجه دادن
šikas vermâx	شکست دادن
širin olmâx	شیرین شدن چیزی (تنگیاب و گران شدن آن) نکاحد
šōšâ galmâx	بشوق آمدن
šol tutmâx	شل گرفتن (دنبال نکردن) نکفا
šō'la caḵmâx	شعله کشیدن
šükür yeri vâr	جای شکرش باقیست نکاحد*
šuxluxdân geip	از شوخی گذشته*

## T

tâb gatimâx	تاب آوردن (توان داشتن) نکفا
târix soymâx	تاریخ گذاشتن نکفا
tâzâdân	از نو
tab dūšmâx	تاب افتادن
tab kasilmâx	تاب بریدن
tahiyya görmâx	تهنیه دیدن نکفا
tahvil vermâx	تحویل دادن
taḵlîx âllâhâ yârân <sup>əp</sup>	تنهایی بخدا می‌برازد نکاحد
taliya dūšmâx	بتله افتادن
ta'lim vermâx	تعلیم دادن
tandir kimin	مثل تندور (نهایت گرم) نکاحد
tanga soymâx	بتنگ گذاشتن (درفشار نهادن) نکفا
tanzil yemâx	تنزیل خوردن نکفا

tapiķ âtmâx	لگدانداختن نکفا
tapiķ yemâx	لگد خوردن نکفا
taraf sâxlâmâx	طرف نگه داشتن (جانبداری کردن) نکفا
tarâzi dibi yera vurmâx	نه ترازو بزمین زدن نکفاجع*
tasaddex vermâx	تصدق دادن نکفا
tasmim tutmâx	تصمیم گرفتن
tašxis vermâx	تشخیص دادن
tašrif âpârmâx	تشریف بردن نکفا
ta'xira sâlmâx	بتأخیر انداختن
« düšmâx	بتأخیر افتادن
tōba s'end'ermâx	توبه شکستن نکفا
toprâ'vi xabar âpârmâs'en	خاک برایش خبر نبرد نکفاجع*
« caķdi	خاکش کشید نکفاجع
tōziķ vermâx	توضیح دادن
tōhfal'ex ât'en dišin sâymâzlâr	دندان اسب پیشکش را نمیبند نکاحد*
(.... نمی شمارند)	
tūfân šâxmâx	توفان بلند شدن نکفا
tūķdan nâziķ g'el'ōšdân iti	از مو نازکتر از شمشیر تیزتر (پل صراط)
tülki kimin	مثل روباه (گربز و محتال) نکاحد

## U

ustâ olmâx	استاد شدن (ماهر بودن) نکفا
ušâx kimin	مثل بچه (ناشکیما) نکاحد
uzâx düšmâx	دور افتادن
uzâxdân uzâ'â	دورا دور
( ازدور بدور )	
uzunâ caķmâx	پدرازا کشیدن نکفا*

## ü

ürakdan üraya yol vâr	از دل بدل راه هست نک احد
» istamâx	از ته دل خواستن نک فا
(از دل خواستن)	
ürak şâxmâx	دل بالا آمدن
» tökülmâx	دل فروریختن
(دل ریختن)	
üraya âlmâx	بدل گرفتن (رنجیدن) نک فا*
ürayi yumuşâx	نرم دل نک فا
ürayi sənəx	دل شکسته (آزرده) نک فا
ürayin bandi şerəlmâx	بند دل پاره شدن نک فا*
ürak yândərmâx	دلسوزی کردن
ürayim gedir	دلم ضعف میرود
(دلم میرود)	
ürayimi vurdi	دلم را زد*
ürayim yerina galdi	دلم جا آمد
üzi âcələp	رویش باز شده
üz ba üz olmâx	رو برو شدن
üz cəxârtmâx	رو در آوردن
üz cöyürmâx	رو گردانیدن (دلتنگ از کسی بودن-نگاه کردن) نک فا
üzüna gatimadim	برویش نیاوردم
üzümnan galmir	رویم نمیاد
(از رویم نمیاد)	
üzli	پر رو
üzüna su galip	آب زیر پوستش رفته (یادآورده) نک احد
(برویش آب آمده است)	
üz turşâtmâx	روتزش کردن
üz tutmâx	رو گرفتن
üz vurmâx	رو زدن (اصرار کردن)



## V

vā boymâx	واگذاشتن
va'da vermâx	وعده دادن نکفا
va'da âlmâx	وعده گرفتن نکفا
varax vurmâx	ورق زدن نکفا
varax cönmâx	ورق برگشتن (اوضاع عوض شدن) نکفا

## X

xâna yek olmâx	خانه یک بودن (باهم یگانه بودن) نکفا
xân <sup>ə</sup> mlâr kimin	مثل خانها (مؤدب) نکاحد
xâš xâš kimin	مثل خشخاش (ریزریز باجزائی بسیار خردبخش شده) نکاحد
xâtir istamâx	خاطر خواهی
xabar gatimâx	خبر آوردن
» vermâx	خبر دادن
xabardâr olmâx	خبردار شدن
xalâin âvz <sup>ə</sup> nâ dūšmâx	دردهان مردم افتادن
xarâb şâlmâš	خراب مانده
xarmân kimin	مثل خرمن (گیسوانی انبوه و دراز) نکاحد
xasârat görmâx	خسارت دیدن نکفا*
» yetirmâx	خسارت رساندن نکفا
» vurmâx	خسارت زدن
xat nišân caġmâx	خط نشان کشیدن
xatara dūšmâx	بخطر افتادن
xeyr görmâx	خبر دیدن
xoš gešmâx	خوش گذشتن
xošâ galan	خوش آیند
xoš galdiz	خوش آمدید (بعد از خدا حافظی)
xoš üz nišân vermadilar	روی خوش نشان ندادند نکمط

## Y

yâdâ galmâx	بیاد آمدن
» sâlmâx	بیاد انداختن
yâvli al birinin bâšenâ cakmâx	دست چرب بر سر کسی مالیدن نکاحاد
» tikadi	لقمه چرب است نکاحاد*
yâv vermâx	روغن دادن (روی چیزی روغن ریختن) نکفا
» vurmâx	روغن زدن (روی چیزی روغن مالیدن که درخشان شود) نکفا
yârâ vurmâx	زخم زدن نکفا
yaxjal kimin	مثل یخچال (جائی سرد) نکاحاد
yer âšmâx	جا باز کردن
yer ba yer elamâx	جا بجا کردن
yeri olmâx	جا داشتن (شایسته بودن) نکفا
yerina sâlmâx	جا انداختن (استخوان در رفته بدن را بجای خود انداختن) نکفا
yer tutmâx	جا گرفتن
yer vermâx	جا دادن نکفا
yera vurmâx	زمین زدن نکفا
yerinda	بجا
yetišmâx	رسیدن (رسیدن میوه)
yol âzməşəz?	راه را گم کردید چه عجب اینجا تشریف آوردید؟ نکمط
yolâ gatimâx	توی راه آوردن (از راه کج رفتن بازداشتن) نکفع
yolâ getmâx	راه آمدن (سازگاری کردن)*
(براه رفتن)	
yol istamâx	راه خواستن نکفا.
yol kasmâx	راه بریدن نکفا
yol tutmâx	سر راه گرفتن (مانع عبور بودن) نکفا
(راه گرفتن)	
yol vermâx	راه دادن نکفع
yox elamâx	نیست کردن نکفا
yoxsuzlux eyb dayır	نداری عیب نیست نکاحاد

yüngül ayâxləx	سیک پائی (۱)
yüngül	سیک (بی وقیر)
yuxi galmâx	خواب آمدن*
yuxi kimin yâdâ galmâx	مثل خواب بیاد آمدن نکاح
yuxi bâşənâ vurup (خواب بسرش زده)	بیخوابی بسرش زده
yuxlâtmâx	خواب کردن (فریب دادن) نکاح
yuxâri âpârmâx	بالا بردن (ترقی دادن) نکاح
» getmâx	بالا رفتن (گران شدن بهای کالا) نکاح
» vurmâx	بالا زدن (بالاکشیدن) یرده) نکاح

## Z

zabāna cakmâx	زبانته کشیدن نکاح
zaşşun kimin	مثل زقوم (سخت ترش) نکاح
zahar kimin	مثل زهر (بسیار تلخ) نکاح
zahar elamâx	زهر کردن (چیزی را بکام کسی تلخ کردن) نکاح
zahr-i-mâr elamâx	زهر مار کردن (خوردن بارنج وزحمت واکراه) نکاح*
zahr câtdâmâx	زهره ترکیدن (ترسیدن) نکاح
zak vurmâx	زنگ زدن
zamānat vermâx	ضمانت دادن
zanjir kimin	مثل زنجیر (بهم پیوسته) نکاح
zardacüva kimin	مثل زردچوبه (سخت زرد) نکاح
zilla olmâx	ذله شدن نکاح
zīnat vermâx	زینت دادن
ziyârat elamâx	زیارت کردن (دوستان را دیدن) نکاح